بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين، اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمة يا ارحمن الراحمين.

بحثی که ديشب مطرح شد راجع به حديث مدرج بود که عرض کرديم ظاهر عبارت اصحاب اين است و اهل سنت حديث مدرج آن حديثی است که در ضمن او حديث ديگری يا کلام بشر يعنی راوی باشد، ما پيش ما به طور متعارف راوی است اما آنها مثال زدند حتی ممکن است حديث ديگر آن حديث ثابت هم باشد، اما لای آن حديث نبوده اضافه کردند به سند آن حديث، به هر حال حديث مدرج خودش يکی از مشکلات است به خاطر اين­که کلام راوی با کلام معصوم اضافه شده جداسازی و تشخصيش انصافاً کار مشکلی است و عرض کرديم در اصطلاح ما و اصطلاح اهل سنت اگر حديث کامل مال رسول­الله يا مال معصوم نباشد اين را مدرج نمی­گويند مثلاً موقوف می­گويند مقطوع می­گويند ما هم که اسم خاصی نداريم يک چيز شبيه مضمره مثلاً مضمره اسم امام برده نشده، اما نه به معنای اين­که کلام راوی باشد و ديشب هم يک مثالی از کلام راوی عرض کرديم از احاديث مدرج اين است که يا در وسطش زيادی است يا در آخرش اين دوتا يا در وسط کلام غير معصوم است چون ديگر حالا مثال­ها در اين جهت نسبتاً هست از هرکدام يک مثالی می­زنيم به اندازه­ای که با نحوه بحث آشنا بشويم مخصوصاً اگر يک مطلبی خيلی تأثيرگذار باشد يک حديثی است در باب زکات بياوريد، تهذيب مرحوم شيخ مفصل است نسبتاً و قال و قال همين طور، من جمله در وسطش دارد قال و قال اذا دار عليه احد عشر شهراً فقد دار عليه الحول که اين منشأ شده که فقهای ما فتوی بدهند حول در باب زکات يازده ماه است اين را فقهاء آوردند، همه تحير پيدا کردند که حول که يازده ماه نيست، بله و مخصوصاً مثل آقای حکيم به نظرم يا عده­ای شان روايتی که درش حول هست آوردند، که در اين­ها تماماً مراد دوازده ماه است چطور می­شود در باب زکات؟ از زمان شهيدثانی يک توجيهی برای اين کار شد ديگر خيلی مسأله مهمی هم هست واقعاً، و حاصلش اين است که ما قائل بشويم به يازده ماه اصل وجود زکات است به دوازده ما استقرار پيدا می­کند، ايشان از اين راه آمد وارد اين حديث شد اين را هم باز شروع کردند بحث کردند که آيا قابل قبول هست؟ روايت را بخوانيد کامل بخوانيد بعدها مرحوم شيخ انصاری باز يک توجيه ديگری کرد،

س:

45: 2

ج: نه بله، به نظرم اين نقدين باشد

س: نقدين

ج: بله اين زکات نقدين بعد شيخ انصاری يک توجيه ديگری کرد،

س: تهذيب را فرموديد

ج: به نظرم تهذيب باشد، شيخی به نظرم از کتاب ابن فضال است شيخ انصاری همين اذا دار عليه احد عشر شهراً، شيخ انصاری يک توجيه ديگر کرد که اين­جا نمی­گويد يازده ما سال است می­گويد دوران يازده ماه به منزله دوران سال است تنزيلش در دوران است نه در خود سال و الا سال که نمی­شود يازده ماه باشد

س: آن وقت فرقش می­شود دوران يعنی چه؟

ج: يعنی کانما به حکم دوازده گذشت و الا، کانما دوازده ماه بهش گذشته، اين را هم

س: حريز عن زراره

ج: آه!

س: دوتا نسخه دارد يکی مفصل در تهذيب يک مختصر در کافی،

ج: نه مفصلش را بياوريد

س: بله تهذيب جلد چهار،

ج: حالا می­خواهيد کافی را بياوريد اجمالاً بله، کافی را هم حالا برای ارتباط سندی، بياوريد

س: ببخشيد چرا چرا؟ کافی هم مفصل است

ج: اما به نظر من اين يک متن در کافی نباشد

س: می­خواهيد اول از کافی بخوانم

ج: از تهذيب بخوانيد خيلی خوب بعد حالا خودشان مقارنه چون می­خواهيم يک کم سريع جلو برويم مقارنه، از تهذيب بخوانيد دقت کرديد بعد ديدم بعضی از آقايون معاصر ما در حاشيه عروه­شان ديگر بالاخره زيربار نرفتند، نمی­شود قبول کرد، نوشته هيچ کس از اهل سنت قائل نشده که سال يازده ماه است، در حاشيه عروه هم، خب اين اصحاب ما که مخالفت با اهل سنت را که خيلی برايش ارزش قائل هستند،

س: تهذيب خودش از محمد ابن يعقوب است، بگذاريد دوباره از همان کافی بخوانم

ج: بخوانيد

س: محمد ابن يعقوب­ها همه­اش از کافی است هست در تهذيب، چيزی که در کافی نباشد

ج: دو مورد يا سه مورد،

س: دو مورد

ج: دو سه مورد داريم که ايشان ابتدا به اسم محمد ابن يعقوب کرده در کافی نيست که اين هم احتمال نسخه می­دهيم نسخه خودش شيخ بوده اشتباه نکرد بفرماييد

س: جلد سه باب المال الذی لايحول عليه الحول فی يد صاحبه، حديث چهارم صفحه 525 می­شود سند قبلی علی ابن ابراهيم عن ابيه اين­جا می­گويند عنه عن ابيه عن حماد ابن عيسی عن حريز ابن عبدالله عن زاره

ج: اين همان نسخه مشهور کتاب حريز است که قم آمده، نسخه مشهور مشهور اين است خيلی قابل اعتماد هم بوده به اصطلاح ما اسمش را گذاشتيم نسخه ابراهيم ابن هاشم، مرحوم ابراهيم ابن هاشم اين نسخه را قم آورده اين مشهورترين نسخه کتاب حريز است در مجموعه نسخی که ما از حريز داريم اين از همه مشهورتر است بفرماييد،

س: قلت لابی جعفر عليه­السلام رجل کان عنده مأتا درهم

ج: البته قال قلت يک قال هم دارد

س: قال قلت

س: قلت لابی جعفر

ج: چون من خيلی روی متن دقت می­کنم يعنی قال زراره

س: بله

ج: قلت، بفرماييد

س: قلت لابی جعفر عليه­السلام رجل کان عنده مأتا درهم غير درهم، يا غيرَ درهم،

ج: غيرُ درهم

س: قدم شهراً ثم اصاب درهماً بعد ذلک فی الشهر الثانيه عشر فکملت عندها مأتا درهم أ عليه زکاتها قال لا حتی يحول عليه الحول و هی مأتا درهم

ج: اختصاص به يک ماه ندارد اين تصادفاً نشان می­دهد يازده ماه سال نيست حالا در وسط سال، يعنی مهم نيست که ماه يازدهم ماه نهم باشد بالاخره تا يک سال تمام بهش نگذرد ماه خمس برايش، زکات واجب نيست،

س: حساب نگذرد حساب کامل

ج: کامل

س: دويست­تا بله

ج: بفرماييد

س: فان کانت مأة و خمسين درهما فاصاب خمسين بعد ان يمضی شهر فلا زکاة عليه

ج: حتی يک ماه يعنی يازده ماه ديگر اين کافی نيست بفرماييد

س: حتی يحول عليه و اتين الحول قلت فان کانت مأتا درهم غير درهم

ج: قال ندارد

س: خير، من از

50: 6

می­خوانم

ج: به نظرم شايد تهذيب قال داشته باشد حالا خيلی خوب بخوانيد

س: قلت فان کانت عنده مأتا درهم غير درهم، فمضی عليه ايام قبل ان ينقضی الشهر ثم اصاب درهم فاتی علی الدراهم مع الدرهم حول أ عليه زکاة؟ قال نعم و ان لم يمضی عليها جميعاً و ان لم يمضی جميعاً الحول فلا شئ عليه فيها

ج: خيلی خوب

س: قال و قال زراره و محمد ابن مسلم

ج: اين قال اولی بايد حريز باشد، دقت کرديد آن قال را آقايون زدند به، اگر آن قال را هم بزنيم به جناب حريز اين به ابی جعفر مشکل، اين قال بايد مراد حريز باشد اين يک مشکلی هست در اين متون قديم اين کلمه قال و تکرارش و عدم تکرارش قال يعنی حريز قال زراره و محمد ابن مسلم

س: بله از امام صادق، دارد قال و قال زراره

ج: و محمد ابن مسلم

س: بله

ج: معلوم می­شود که اين قال مال حريز است می­گويم يک مشکلی آن شب عرض کردم قدمای اهل سنت حديث که تمام می­شد علامت می­گذاشتند شيعه اين کار را نکردند برای ما مشکل درست کردند، علامت هم گفتند نوشتند دائره، اما عرض کردم دائره نيست شبيه قطره است مثل يک قطره شکلش را هم نشان داديم اگر اين کار شده بود خيلی کارهای ما آسان­تر شده بود يکی از مشکلات ما همين است جداسازی احاديث بفرماييد، قال و قال زراره و محمد ابن مسلم

س: بله اين در تهذيب هم اين­جا مثل همين

ج: قلت دارد،

س: بله چيز اضافه ندارد

ج: خب

س: اين متنی که خوانديم

ج: قال و قال زراره و محمد ابن مسلم

س: قال و قال زراره و محمد ابن مسلم قال ابوعبدالله عليه السلام ايما رجل کان له مال و حال عليه الحول فانه حالا ببينيد حرف آن آقايون هم اين بود که تمام اين روايات تا اين­جا کلمه حول حول آمده بگوييم در تمام اين­ها يعنی يازده ماه ارتکاز مساعد نيست با اين که اين يازده ماه در همه­اش باشد بفرماييد

س: ايما رجل کان له مال و حال عليه الحول فانه يزکيه قلت له فان هو وهبه قبل حله بشهر او بيوم؟ قال ليس عليه شئ ابداً قال و قال زراره عنه

ج: قال يعنی قال حريز دو مرتبه،

س: و قال زراره يعنی چه؟

ج: چون قال زراره دارد ديگر و قال زراره عنه آن يکی از زراره و محمد ابن مسلم بود اين اگر کتاب حريز پيش اين همان تقطيع به اصطلاح فهرستی است که عرض کرديم اگر کتاب پيش ما بود خيلی راحت­تر شناخته می­شد بفرماييد و قال زراره

س: قال زراره عنه عليه السلام انه قال

ج: يعنی قال الصادق عليه السلام بايد اين طور باشد

س: می­خواهی مقول قول

س: مقول قول قال بله، انما هذا بمنزلة رجل افطر فی شهر رمضان يوماً في اقامته ثم خرج فی آخر النهار

ج: حالا اين قال شايد خدای نکرده کلام خود زراره بوده مدرج شده برای اضافه کردن به اصطلاح برای اين­که تقريب معنی بکند اين يک احتمالی دارد بفرماييد

س: بمنزلة رجل

ج: چون کلام يک کمی عجيب است قال و قال زراره عنه انه قال يک کمی همچون گير دارد بفرماييد بفرماييد

س: بله، بمنزلة، انما هذا بمنزلة رجل افطر فی شهر رمضان يوماً فی اقامته ثم خرج فی آخر النهار فی السفر و اراد بسفره ذلک ابطال کفارة التی وجب عليه و قال انه حين رأی الهلال الثانية عشر وجب عليه الزکاة

ج: اين­جا و قال يکبار است، آنجا يک قال حريز قال زراره عن ابی عبدالله انه قال يعنی قال ابوعبدالله ديگر اوائلش هم قال قلت اين­جا قال يکبار است

س: در تهذيب هم همين طور است و قال

ج: و قال، اين ملتفت شديد و قال حين رأی الهلال الثانية عشر

س: حين رأی الهلال الثانيه عشر و جبت عليه الزکات و لکنّه لو کان ذهبها قبل ذلک لجاز و لم يکن عليه شئ بمنزلة من خرج ثم افطر

ج: حالا اين همان تعبير نمی­دانم چرا تکرار شده يکش مال امام است يکش مال زراره است، اصلاً اين همان مطلب قبلی است تکرار شده، که افطار بکند بعد قبل از غروب در بيايد کفاره بخواهد ساقط بکند بفرماييد

س: بمنزلة من خرج ثم افطر انما لايمنع ما حال عليه فاما مالم يحول فله منعه و لا يحل له

13: 12

غيره فی قد حل عليه

ج: خيلی شبيه است که اين دومی عين عبارت اول را تکرار کرده، يعنی يک مشکلی که در کتاب حريز است اين است که، البته انشاءالله بعد عرض می­کنم کلاً به طور کلی اين نوع از روايات مدرج در مجموعه روايات حريز هست و اين مشکل هم درست کرده در روايت حريز حالا انشاءالله بعضی­هايش را، ديگر الآن ديگر يکش که يک روايت مفصلی است در باب اوقات که در آن­جا می­گويد انما هي اربع بعد اربعه ما احتمال قوی داديم اصلاً آن کلام زراره باشد کلام امام نيست حالا همين يک مثال را فعلاً پی­گيری کنيم بعد بيفتد مثال­های ديگر برای وقت ديگر بفرماييد اين اصلاً تکرار است واضح است و قال ظاهرش اين است قال زراره احتمال هم دارد و قال حريز چون حريز هم تا حالا دو سه بار قال به حريز بر می­گشت، اصلاً اين دوبار نياورده بفرماييد

س: بله، قال زراره و قلت له رجل کانت له مأتا درهم فوهبها لبعض اخوانه او ولده

ج: وُلده

س: او اهله

30: 13

من الزکات فعلی ذلک قبل حلها بشهر و قال اذا دخل الشهر الثانی عشر قد حال عليه الحول و وجبت عليه فيها الزکات قلت له فان احدث فيها قبل الحول قال جايز ذلک له قلت انه فرّ بها من الزکات قال ما اظهر علی نفسه اعظم مما منع من زکاتها فقلت له انه يقدر عليها قال فقال و ما علمه

ج: اين­جا باز تکرار کرد قال فقال

س: اين­جا قال و قال­اش به امام می­خورد

ج: قبلش قال حريز قال زراره اصلاً

س: آن­ها مذاکره بين دو نفری بود حريز و زراره

س: نه، هر کسی که ضمير بخواهد به زراره برگرداند ضمير نمی­آورد در اين قال بيشتر همان زراره را ذکر می­کند

ج: نه چرا قال و قال

س: قال زراره و قلت

ج: مثلاً اين­جا قال الآن که خوانديم

س: نه، آن فقال درست است قال فقال

ج: قال فقال

س: روشن است آری

ج: بفرماييد

س: فقلت له انه يقدر عليها قال فقال و ما علمه يا و ما

س: عِلمُه

س: ظاهراً علَّمه

ج: و با عِلمُه شايد باشد بله

س: انه يقدر عليها و قد خرجت من ملکه ظاهراً بايد علَّمه باشد

س:

4: 15

يعنی چه

س: از کجا می­داند که بهش خبر داده

ج: و ما علِمه مثلاً ديگر علَّمه نه بله بفرماييد

س: اين­ها که اعراب را مشکولش کردند عِلمُه گفتند بد هم نيست

ج: بد هم نيست نه اشکال ندارد بله بفرماييد

س: و قد خرجت من ملکه قلت فانه دفعها اليه علی شهر فقال انه اذا سماه هبة جاز فی الهبة و السقط الشرط ضمن الزکات قلت له و کيف يسقط الشرط و تمضی الهبه و يضمن الزکات

ج: اصلاً اين قال قلت­ها بيشتر می­خورد بين حريز و زراره است اصلاً

س: قال قلت

س: فقال هذا شرط فاسد و الهبة المضمونه ماضيه،

س: حديث را بی­رمقش کرده

ج: خيلی دقت کرديد

س: تخصص پيدا کرديم حاج آقا

ج: خب فی النفس شئ ديگر نمی­فرماييد، کاملاً به نظر من واضح است که عبارت يک ابهام عجيبی پيدا کرده، آن اذا رآی هلال ثانيه عشر الهلال نه، هلال ثانيه حتماً نسخه شما هلال دارد الهلال ندارد،

س: الهلال، له ديناً رآی الهلال الثانيه عشر

ج: بعيد است

س: شرمنده، ورود ثانی عشر

ج: يعنی ظاهرش اين است

س: بله،

ج: ظاهرش اين است الهلال که بعيد است به نحو صفت باشد هلال ثانی عشر بايد به نحو اضافه باشد عربياً اين طور است، الهلال ثانی عشر که من

س: الثانی وقتی می­آورد می­سازد که اتفاقاً صفت باشد، اثنی اگر

ج: هلال يعنی هلال شهر الثانی، صفت شهر است ديگر صفت شهر است مگر صفت هلال دوازدهمين هلال اگر ديد دوازدهمين هلال خوب دقت کنيد اين می­خواهد دوازدهمين هلال باشد که سال کامل می­شود ديگر

س: آری ديگر

ج: می­گويم عبارت يک تشويش دارد و عبارت به احتمال بسيار قوی يک کلامی است بين زراره و حريز نه با امام،

س: در علل هم اين هست، در باب نوادر علل الزکات در فقيه نيست در علل هست باز در علل هم نسخه­ها متفاوت است يعنی يک خرده متن تفاوت دارد سندش هم اين طوری است ابی رحمه الله قال حدثنا محمد ابن يحيي عن محمد ابن احمد عن محمد ابن معروف عن ابی الفضل عن علی ابن مهزيار عن اسماعيل ابن سعد

ج: محمد ابن معروف عن ابی الفضل عن غلط است، عن عباس ابن معروف ابی الفضل غلط است آن که اصلاً غلط است عبارت غلط است محمد ابن معروف نداريم، عباس ابن معروف، و عباس همين طور که متعارف است کنيه­اش ابوالفضل است، مخصوصاً عباس عموی پيغمبر پسر بزرگش فضل بود لذا در دنيا اسلام عباس کنيه­اش ابوفاضل، عرب­ها هم ابوفاضل می­گويند ديگر، ابوالفضل و ابوفاضل متعارف­شان است اين عباس ابن معروف است، اين کتاب محمد ابن احمد است اين از نسخه نوادرالحکمه نقل کرده،

س: اين­جا هم تفاوت­های دارد

ج: حالا نسخه چيز را هم بخوانيد

س: لذا با اسم ديگر است، ادامه کافی را از کافی دارالحديث می­خوانم چون اين­جا مقارنه کردند با متن

ج: بله، بخوانيد تمامش کنيد، دو مرتبه باز از همين نسخه علل هم بخوانيد اين يک مشکلی که در اين حديث هست البته انشاءالله عرض می­کنم آنی که ما به تتبع ديديم در کتاب حريز از اين مشکلات مدرج هست يعنی يکی دوتا نيست يک مشکل بزرگ کتاب حريز آن وقت چون اين در کتاب کافی آوردند وسط کافی گفتند حتماً مرحوم کلينی قرائنی داشته که اين کلام امام است و الا ما باشيم و ظاهر عبارت نه، ما باشيم و کتاب در نمی­آيد بفرماييد

س: بله، قلت فقال هذا شرط فاسد و الهبة المضمونة ماضيه و الزکات له در نسخه بدل عليه لازمة عقوبة له، ثم قال انما ذلک

ج: تعبير عقوبت در احکام وضعيه هم خيلی تعجب آور است بفرماييد

س: انما ذلک له اشتری بها داراً او ارضاً او متاعاً در تهذيب دارد ضياع ثم قال زراره قلت له ان اباک قال لی من فرّ بها من الزکات فعليه ان يؤديها قال صدق ابی عليه ان يؤدی ما وجب عليه و مالم يجب عليه فلا شئ

ج: يعنی فرار در وقتی است که دوازده ماه کامل بشود سال اگر هنوز کامل نشده فرار کرد اشکال ندارد، چون گفت من گفتم پدرتان گفته فرار نمی­تواند، گفت پدرم گفته فرار بعد از حول، الآن که من دارم می­گويم قبل از حول است، بفرماييد

س: بعد يکی گذاشتند، و مالم يجب عليه فلاشئ عليه

ج: بله، همين و مالم يجب يعنی هنوز سال نشده اگر سال نشده می­تواند فرار کند

س: ثم قال أ رأيت لو ان رجلاً اغنی عليه يوماً ثم مات فذهب الصلاة کان عليه و قد مات ان يؤديها قلت لا الا ان يکون افاق من يومه و قد افاق من يومه ثم قال لو ان رجلاً مرض فی شهر رمضان ثم مات فيه أ کان يصام قلت لا قال فکذالک الرجل لايؤدی عن ماله الا ما حال عليه الحول

ج: علی اين حال اين روايت را تسمک کردند بهش برای اين­که حول يازده ماه است من خيال کردم شيخ تنها دارد می­گويند کافی هم دارد، آن از اولش هم مال نسخه علل را بخوانيد

س: ايشان گفتند در فقيه هم هست منتهی کوتاه شده­اش، سی و دو می­خواهيد اول فقيه را بخوانم

ج: بخوانيد ببينيم آن محل شاهد که يازده ماه البته الهلال الثانيه عشر يعنی به مجرد ديدن هلال ثانيه عشر

20: 21

کنايه باشد از ماه دوازدهم آن ديگر مشکل ندارد بفرماييد

س: ولی ماه رمضان تمام نشده مشکل ندارد؟

ج: نه مشکل دارد يعنی مراد دوازده ماه بگذرد حالا بخوانيد

س: فقيه دارد متنش مختصر است فقيه جلد دو صفحه سی و دو فرموده که و روی زراره و محمد ابن مسلم عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: اين تکه وسط است که زراره و محمد ابن مسلم انه قال ايما رجل کان له مال و حال عليه الحول فانه يزکيه قيل له فان وهبه قبل حوله بشهر او بيوم قال ليس عليه شئ اذاً فروی زراره عنه انه قال انما هذا بمنزلة رجل افطر فی شهر رمضان يوماً فی اقامته ثم يخرج فی آخر النهار فی سفر و اراد بسفره ذلک ابطال الکفارة التی وجبت عليه اين متن مختصر است

ج: نه متن مختصر نيست، مرحوم

س: جلدش

15: 22

ج: مرحوم صدوق اين قدر را قبول داشته،

س: بقيه را روايت نمی­دانسته

س: در عللش کامل آورده

ج: برای همين ديگر دليلش همين است يعنی در صدوق روايت را ديده اولاً ايشان در کتابی که شما در علل خوانديد از نوادر الحکمه نقل کرده،

س: اصلاً عنوان بابش نوادر علل الزکات

ج: بله، نوادرالحکمه، از کتاب، محمد ابن احمد نوادرالحکمه ايشان اولاً از کتاب اين خودش هنر صدوق است اصولاً آن مقدارش را که قبول داشته در فقيه آورده کلش را در علل آورده چون علل جزء مصنفات است اعم از معتبر و غير معتبر است، اين تصادفاً هنر شيخ صدوق است و ما در موارد زيادی يعنی يکی دو مورد نيست همين صحيحه دوم زراره که می­گويم لباسم نجس شد و اين­ها اين روايت را در فقيه نياورده بطوله و تفصيله در يک کتاب علل آورده، رسم صدوق اين طور است رواياتی را در علل، همين جمع فاطميتين صدوق در خود فقيه نياورده ان ذلک يبلغ فاطمه فيشق عليها سندش هم اجمالاً بد نيست مشکل دارد محمد ابن علی ماجلويه آقای خويي هم سابقاً چون مرحوم سيديزدی نوشته بود الحديث و ان کان صحيحاً الا ان الاصحاب اعرضوا عنها آقای خويي در حاشيه نوشته بود نه اعراض اصحاب به درد نمی­خورد و لذا احوط وجوباً جمع فاطميتين هم نکند ايشان فتوايشان اولی بود، که جمع فاطميتين نکند من مشهد بودم اوائل برگشتم به من گفتند گفتم فکر نمی­کنم گفتند اين طور نوشته گفتم ببينم روايت را گفتم نه ايشان برگشته اين محمد ابن علی ماجلويه را قبول ندارد اين اعتماد ايشان به عبارت عروه بوده عروه گفته، و السند ان کان صحيحاً ديگر ايشان مراجعه نکرده در حاشيه جلدشان نوشتند نه سند صحيح نيست محمد ابن علی ماجلويه توثيق نشده و روايت را رد کردند ببينيد اين روايت را صدوق در فقيه نياورده اما در علل الشرايع آورده لذا به اين مناسبت مرحوم به اصطلاح صاحب الحدائق قدس الله سرّه بحرانی در رساله­ای که

15: 24

ايشان قال به تحريم است جمع بين فاطميتين، اخباری­ها عده­ای زيادی شان قائل هستند ايشان يک فصلی را گذاشته که اگر صدوق يک حديثی را هم در علل يا خصال بياورد مثل اين­که در فقيه آورده قابل اعتمادشان است اما انصافاً مطلبی که فرمودند خلاف واقع است اين کاملاً واضح است ببينيد شما اين­جا الآن صدوق دو قسمتش را قبول داشت آورد، بقيه را نياورد ليکن نياورد به اين معنی که وجود دارد نه اين­که وجود ندارد لذا يک بحثی را من اگر يادتان باشد چندبار اخيراً مطرح کردم گاهی يک حديث همين حديثی که در باب غسل بود صدوق در فقيه آورده روی عن زراره محمد ابن مسلم ليکن مرحوم کلينی اين را نياورده، گفتيم اين دوتا احتمال، يکی اين­که واقعاً در کتاب حريز نبوده يک نسخه صدوق بوده، يکی اين­که واقعاً بوده قبول نداشتند به ذهن ما اين است نکته اين است نه اين­که نبوده واقعاً بوده ليکن قبول نداشتند اين عبارت هم نشان می­دهد همين نکته­ای را که ما عرض کرديم در کتاب حريز موجود بوده، صدوق اين قسمت و عرض کرديم شواهد ما حاکی از اين است که اين کار را در حقيقت ابن الوليد کرده صدوق شاگرد ايشان است در همان صلاة ليلة الغدير می­گويد و کل مالم يصححه شيخنا ما هم صحيح نمی­دانيم تصريح می­کند و انصافاً هم ابن الوليد شخصيت بزرگی است انصافاً متابعت ايشان کاملاً واضح است که ايشان متابع ابن الوليد است در قبول و تأييد اين­ها احتمال بسيار قوی دارد که اصلاً اصل مطلب اين بوده کلينی کامل آورده از کتاب حريز صدوق به تبع استادش دو بخشش را آورده که مشکل ندارد اين دو بخشش اصلاً مشکل ندارد آن بخش مشکل دار را در کتاب علل آورده که قبول نداشته آن هم تازه نوادر، نوادر به اصطلاح باب زکات يعنی گفت به قول معروف نادر اندر نادر خود علل، خب خود ايشان تصريح دارد که کتاب من به اصطلاح از قبيل مصنفات است الا کتاب فقيهش به اصطلاح خود اول فقيه تصريح دارد اين است که لذا اين نشان می­دهد که مرحوم صدوق اين چون درش بوده که يازده ماه يعنی سال ابن الوليد قبول نکرده اصلاً کلاً برداشته، آقايون علمای ما هم اين مقايسه را انجام ندادند توجه نکردند که اين بابا اشکال داشته، اما نه اين­که نبوده بودنش بوده اما قبول نکرده،

س: يک سند ديگر هم در تهذيب هست

ج: ابن فضال نيست آن تو،

س: چرا علی ابن حسن فضال

ج: گفتم من هم،

س: اين هم باز ذيل است

ج: بله، در ذهنم اين بود که من، اصلاً در ذهنم کلاً علی ابن حسن فضال بود، بخوانيد آن را هم حالا آن را بخوانيد

س: اين هم باز همان ذيل است، بحث فراره است علی ابن حسن ابن فضال عن ابراهيم ابن هاشم عن حماد عن حريز عن زراره

ج: علی ابن حسن ابن فضال از ابراهيم ابن هاشم نقل نمی­کند خيلی بعيد است

س: چيزی که چاپ شده اين است

ج: بايد کس ديگر باشد نه،

س: قال قلت لابی عبدالله عليه السلام ان اباک قال من فرّ بها من الزکات فعليه ان يؤديها قلت قال صدق ابی، ان عليّ ان يؤدي ماوجب عليه فمالم يجب عليه فلاشئ عليه منه ثم قال لی أ رأيت اين­جا مشکل چيز را ندارد، أ رأيت لو ان رجلاً اغمی عليه يوماً ثم مات فذهب الصلاة أ کان عليه

ج: راجع به اغماء روايات متعارض هستند مختلف هستند حالا ايشان يک روايتش اين است علی ای حال نه آن قسمتی را که من در ذهنم بود آن قسمتی که می­گويد ماه يازدهم آن را هم ابن فضال آورده باشد ابن فضال پسر و اين را من توضيحاتش چون سابقاً دادم ديگر عرض نمی­کنم خلافاً لآنچه که مشهور است روايات ابن فضال پسر را بيشترش را بالای نود درصدش شيخ طوسی منفرد آورده، قمی­ها خيلی آثار ابن فضال پسر پيش­شان مطرح نبوده ابن فضال پسر، قمی­ها بيشتر از ابن فضال پدر نقل می­کنند اما آثار ابن فضال پسر را شيخ طوسی در تهذيب زياد آورده و ابتداء به اسمش هم می­کند می­گويد ابن فضال يا علی ابن حسن ابن فضال و اين يک نکته­ای دارد که من سابقاً توضيحاتش را عرض کردم که متأسفانه الآن بين علمای اصلاً مطرح نشده، ما اين را توضيح داديم که مشکل داشته مشکل خاصی ديگری بوده نه اين­که در ابن فضال پسر اشکال باشد توضيحاتش جای ديگر بفرماييد،

س: من علل را بخوانم؟

ج: علل را بخوان از اولش، علل از کتاب نوادرالحکمه نقل کرده اين محمد ابن معروف من هميشه يک شوخی می­کنم هر وقت اسم محمد ابن احمد صاحب نوادرالحکمه انتظار دارم بعد از شيخ خرابی يا در سند يا در متن يا در هردو باشد، با اين­که اين آدم بسيار بزرگواری است غلط و غلوط زياد دارد انصافاً کتاب، و يک مقدارش را مرحوم ابن الوليد تصحيح کرده که ديشب يک شرحی هم روی اين جهت عرض کرديم،

س: بله ايشان می­گويد که ايشان، عن اسماعيل ابن سهل عن حماد ابن عيسی عن حريز عن زراره

ج: اسماعيل ابن سهل بعدش دارد؟

س: سهل

ج: بله اين از روات حريز است ليکن مشکل دارد، اين نسخه اسماعيل ابن سهل هم مشکل دارد

س: عن حماد عن حريز عن زراره قال قلت لابی جعفر عليه السلام رجل کانت عنده دراهم اشهراً فحولها دنانير فحال عليها منذ يوم ملکها

ج: منذ يوم ملکها بله

س: منذ يوم ملکها دراهم ببخشيد فحال عليها منذ يوم ملکها دراهم حول أ يزکيها اين­جا حول دارد،

4: 30

نيست ديگر قال لا، ثم قال أ رأيت لو ان رجلاً دفع اليک مأة بعير و اخذ منک مأتی بقره فلبست عنده

ج: فلبست اين را اضافه دارد که آن ندارد اصلاً

س: عنده عشراً

ج: شتر و گاو، شتر و گاو ندارد

س: نبود ديگر

ج: در آن يکی نبود

س: فلبست عندک عشراً ظاهراً فماتت عندک ابله فموبتت اين­جا اين جور نوشته، فموبتت عندک ابله، و موبتت عنده بقرک أ کنت ما تزکيانها فقلت لا، قال کذالک الذهب و الفضه ثم قال و ان حولت غرّاً او شعيراً ثم غلبته ذهباً او فضتاً فليس عليک فيه شئ الا ان يرجع ذلک الذهب او تلک الفضه بعينها او عينه فان رجع ذلک اليک فان عليک الزکات لانک قد ملکتها حولاً قلت له فان لم يخرج

ج: اينها که اصلاً نبود در آن يکی

س: قلت له فان لم يخرج ذلک الذهب من يدی يوماً قال ان خلط بغيره فيها فلا بأس و لا شئ فيما رجع اليک منه ثم قال ان رجع اليک بعصره بعد اياس منه فلا شئ عليک فيه الا حولاً قال فقال زراره عن ابی جعفر عليه­السلام ليس فی نيف شئ حتی يبلغ ما يجب فيه واحد فلا فی الصدقه و الزکات قصور و لاتکون شاته و نصف و لا بعير و نصف و لا خمسة دراهم و نصف و لا دينار و نصف و لا يؤخذ الواحد و يطرح ما سوی ذلک حتی يبلغ ما يؤخذ منه واحد فيؤخذ من جميع ماله

ج: اين خود اين مفتی به نيست اين هم خودش اشکال دارد

س: قال و قال زراره و ابن مسلم قال ابوعبدالله عليه­السلام ايما رجل کان له مال و حال عليه الحول فانه يزکيه قلت له فان وهبه قبل حوله بشهر او بيوم قال ليس عليه شئ اذاً و قال و قال زراره عنه انما هذا بمنزلة رجل افطر فی شهر رمضان يوماً فی اقامته ثم خرج فی آخر النهار فی السفر و اراد بسفره ذلک ابطال الکفارة التی وجبت عليه و قال انه حين رآ الهلال الثانيه

ج: و قال ببين يکی است، آنجا قال زراره قال ابوعبدالله دوتا بود، اين­جا يکی است

س: و قال انما حين رآ الهلال الثانيه عشر وجبت عليه الزکات و لکنّه لو کان يهبه قبل ذلک لجاز و لم يکن عليه شئ بمنزلة من خرج ثم افطر انما لايمع الحال عليه فاما مالم يحول عليه فله منعه و لايحل له منع مال غيره فيما قد حل عليه

ج: اين­ها در آن روايت ديگر همه­اش قال بود قال قال داشت اين­ها را ورداشته بهم چسپانده قال­هايش را کنده، قال زراره قلت مأتا درهم بين خمس اناس او عشرة حال عليه الحول و هی عنده أ يجب عيهم زکاتها قال لا، هی بمنزلة تلک، يعنی جوابه فی

33: 33

ليس عليهم

ج: خيلی عبارت عجيب و غريب است

س: حتی يتم لکل انسان منهم مأتا درهم قلت و کذالک فی الشاة و الابل و البقر و الظبی و الفضة و جميع الاموال قال نعم قال زراره

ج: عجيب اين است امام می­گويد حتی مأتا درهم باز سؤال می­کند گوسفند و گاو و درهم باز ذهب و فضه با اين­که خود امام درهم را گفته بود باز دو مرتبه ايشان ذکر می­کند،

س: امام يک قاعده کلی گفته اين­ها تمام تفصيل است که روات دارند برای تبيين آن قاعده کلی دارد

ج: نمی­دانيم الآن چه است؟

س: درهم دوباره تکرار کرد

ج: تکرار کرد ديگر

س: برای همين روايت

ج: يعنی اين خيلی، خود امام می­گويد اين ذهب، اين درهم و دينار اين طور است دويست درهم باز می­گويد اين در گاو و گوسفند و درهم و طلا و نقره چون در طلا و نقره که زکات نيست بايد به صورت درهم باشد بفرماييد،

س: حالا جهت خاصی داشته ايشان دو مرتبه سؤال کرده؟

ج: نمی­دانيم اين آيا سؤال واقعاً مال زراره است يا سؤالاتی است بين حريز و زراره يعنی اصل اين مطلب هنوز روشن نيست اين سؤالاتی بوده بين زراره و يا بين حريز و زراره

س: برای تبيين آن بايد کلی

ج: و الا اين همه ما روايت داشته باشيم در مقابل، اين همه روايت که درش کلمه حول آمده، نه در زکات در غير زکات، حول حول يکدفعه اين روايت بگويد هلال ماه دوازدهم داد شد حول، اين خيلی عجيب است حالا اين کلمه چرا آمده احتمالاً نکته­اش اين بوده که امام می­خواسته بگويد، از ماه دوازدهم ديگر فرار نکند، فرار مالياتی نکند، صبر کرده تا اين مال بوده کاری نکند ماه دوازدهم فرار مالياتی بکند چون عرض کرديم اين در ميان اهل سنت، و در ميان جاهليت برای جلوگيری از فرار مالياتی راه­هايي داشتند يک روايت هست به نظرم در موطأ مالک است بياوريد مال عمرو ابن عبدالعزيز قال هذا شهر زکاتکم،

س:

45: 35

ج: شهر زکاتکم بياوريد حالا،

س: در موطأ مالک باب الزکات

ج: پس درست گفتم من خيال کردم فراموش کردم، شايد چهل سال پيش بيشتر ديدم در حافظه­ام مانده موطأ مالک جلد يک صفحه دويست و پنجاه و سه ان عثمان ابن عفان، کان يقول هذا شهر زکاتکم

س: پس عمرو ابن عبدالعزيز

7: 36

اين­جايش را اشتباه کردم،

11: 36

معلوم شد عثمان ابن عفان کان يقول

س: هذا شهر زکاتکم فمن کان عليه دين فليؤد دينه حتی تحصل اموالکم و تؤدون منه الزکات،

ج: ديد قرض و قولايتان را بدهيد مال خالص بماند، شهر زکاتکم اين همين ماه دوازدهم است اين در حقيقت روشن شد نکته، آن يازده ماه اگر شد ساله، يعنی بعد از يازده ماه ديگر فرار مالياتی نشود اموالتان را جمع و جور کنيد نمی­دانم روشن شد،

س: از آن ور می­گيم خب ديون­تان را بدهيد

ج: همين ديگر يعنی اموالتان را مشخص کنيد نه اين­که فرار بکنيد، مديون اين کارهايتان پس حساب­ها را عرض کردم در مثل غلات اصطلاح در آن زمان خرص بود برای اين­که فرار مالياتی نشود خرص، که در روايات ما هم دارد اذا خرص، خرص يعنی تخمين و تقدير عرض کرديم خرص هم يک پديده مالياتی بود در جاهليت، ربطی به اسلام ندارد، به لهجه يمنی هم حاء حوتی و زاء اخت الراء و راء، حزر، شايد آقای معراجی يک مقدار عراق شده، حزوره، حزوره معما، اين حزوره از آن ماده است حزوره که عراقی­ها الآن می­گويند بقيه عرب­ها را نمی­دانم معما را می­گويند حزوره، اطرح عليک حزوره يعنی يک معمای را طرح می­کنند علی ای حال اين به اين صورت بود که خصوص دوتا ميوه، يعنی به اصطلاح خرما و انگور، چون اين­ها آويزان می­شد ميوه­هايشان مثلاً سيب و پرتقال و اين­ها نه، پرتقال که نداشتند سيب و مثلاً انار و اين­ها را خرص نمی­کردند، زرع را هم خرص نمی­کردند، مثلاً بيايد بگويند آقا اين­جا اين زمين کشاورزی که ما ديديم اين ده تن ازش مثلاً گندم در می­آيد اين را هم نمی­کردند می­آمدند ميوه­ای که آويزان بود يعنی فقط خرما و انگور فقط اين دوتا چون آويزان بود بعد از اين­که آثار اين­که می­خواهد بماند، آن اولش که يک چيزی می­دهد، آن اولش نه، همچو غوره هم نه، قبل از غوره وقتی معلوم شد ديگر دارد می­ماند، می­آمدند نگاه می­کردند دور تا دور باستان يا کرم را که به اصطلاح مال کاشتن انگور بود نگاه می­کردند و می­گفتند آقا شما اين مقداری که داريد ده تن الآن انگور می­دهد آن وقت حدود سه تنش را حذف می­کردند، برای پرندگانی برای مهمانی، چون انگور که می­شود خورده می­شود، بعد که مثلاً می­گفتند می­شود هفت تن انگور، اين هفت تن، چون انگور هم نمی­گرفتند چون نگهداری­اش مشکل بود، کشمش که می­شد می­گرفتند که بياورند به بيت­المال يا خانه حاکم، اين­ها ترتيب مالی، برای اين­که فرار مالياتی نکند، می­نوشتند ده تن، سه تن به خاطر مهمان و کفتار و گنجشک اين­ها سه تن را هم حذف می­کردند بعد می­ماند هفت تن، هفت تن اگر خشک می­شد می­شد چهار تن، چهار تن کشمش پايش می­نوشتند،

س: برای اين­که بعد هم منکر نشود اول کارشناس تخمين می­زدند چه قدر است؟

ج: تخمين می­زدند، آن وقت کارشناسان­شان هم خيلی فوق العاده بودند، همين کسی که خيلی هم هُدی خب می­خواند عبدالله ابن رواحه اين خودش کارشناس است سال اول که پيغمبر فرستادند برای خيبر چون بنا شد نصف آن خرماها مال مسلمان­ها باشد نصف، آن وقت اين رفت خط کشی کرد مثلاً کج و معوج، در خط کشی گفت درخت­های اين ور، با درخت­های اين ور خرمايشان يک نواخت است

س: اين زکات نبود که گفتند

ج: نه نه حصه خيبر حصه خيبر زمين بود

س: حصه خيبر بله

ج: گفت خرما و اين­ها يهودی­ها گفتند نه، اولاً يهود خودش گفت من جئت من احبّ الخلق اليّ اليکم و انتم ابغض الخلق اليه، به يهودی­ها گفت، گفتند خب تو با اين وضع چطور می­خواهی عدالت می­کنی، گفت حالا خواهيد ديد عدالت را من مراعات می­کنم ليکن شما ابغض الخلق اليّ، و رسول­الله احب الخلق الِيّ ليکن اين مانع از عدالت نمی­شود آن وقت خط کشيد گفت اين درخت­ها خرما با اين درخت­های خرما يک نواخت، يک اندازه، اين­ها گفتند نه، گفت مثلاً اين مال شما، اين مال مسلمان­ها گفتند نه، ظلم کردی، گفت خب به عکس اين يکی مال شما آن يکی مال، گفتند راست می­گويي، حق با تو است اول انکار کردند، گفتند انصافاً خوب اندازه گيری، چون اين اصلاً معروف بود به عبدالله ابن رواحه، هم هدی خيلی خوب می­خواند يعنی آن آوازی که برای شتر، هم خراص خيلی قوی بود و همين­ها را عمر فرستاد سه نفر و حتی برايشان روزانه قرار داد، که روز يک گوسفند برای اين­ها کشته بشود نصفش مال يکی، آن نصف ديگر مال دوتا از حدود بصره را اندازه گيری کردند تا حدود تکريت، با شتر،

س: مخلوط

ج: آن وقت زمين­هايي که خيلی پست بود که آب درش می­ايستاد آن­ها را خارج کردند زمين­هايي که بلند بود آب بهش نمی­رسيد آنها را خارج کردند، آن وقت دفتر ديوان به اصطلاح خراج اين اولين بار اين جوری، اين­ها را قرار دادند، کل زمين عراق را اندازه گيری کردند سی و شش مليون جريب، سته و ثلاثين الف الف در مکاسب شيخ هم هست اين از کتب اهل سنت، شيخ از مرحوم علامه گرفته که آن هم از اهل سنت است سی و شش مليون جريب زمين عراق را با اين ترتيب اندازه گيری کردند که ده جريب مال شما ده، آن وقت بعد اين دفتر را نوشتند، سال اول هم هجده مليون درهم درآمد زمين عراق بود سال بعدی بيست و چهار مليون، سال بعدی سی و شش مليون اين­ها هم ضبط کردند تمام اين­ها يعنی مهمترين درآمد بيت المال همين خراج بود اشتباه نشود، زکات خمس اول جزء بيت­المال نبود دقت کرديد اصلاً خمس

س: مال شخصی امام حساب می­شد؟

ج: نه به اصطلاح، به اصطلاح امروزی­ها بودجه ويژه رئيس جمهور، نه شهريه­ای که به رئيس جمهور می­دهند يک پولی را قرار می­دهند رديف بودجه برای رئيس جمهور، رديف بودجه می­گويند که شئون خودش مهمان می­آيد، کذا می­آيد نمی­دانم گارد دارد محافظ دارد، ماشين­های محافظ می­خواهد يک خرج­های که به قول امروزی­ها نهاد رياست جمهوری، مربوط به نهاد رياست جمهوری اين­ها را می­گفتند خمس، اين هم سرش اين بود که اين در عرب جاهلی بيست و پنج درصد بود در اسلام شد بيست درصد، يعنی ربع بود بهش می­گفتند مرباع مرباع يعنی اين ديگر، در زمان جاهلی اين هم باز بودجه ويژه رئيس جمهور يعنی رئيس عشيره بود، هدف هم اين بود که رئيس عشيره از اين پول بردارد از بيت­المال بر ندارد، از آن مالياتی که جمع می­کنند دست نزند خودش و خاندانش، خودش و بچه­هايش و دامادهايش و عروسش و اين­ها از اين پول بردارند از پولی که در بيت­المال هست پول بودجه عمومی به آن دست نزنند عين همين هم در اسلام شد، خمس شد در مقابل زکات که خاندان رسالت دست به زکات نزنند از بوجه عمومی بر ندارند، فقط از همين علی حال من به ذهنم می­آيد انصافاً اين روايت، خب تشويش زياد دارد اين­که اگر قال را يکبار گفته، ماه دوازده را ديده اين به نظرم برداشت خود زراره بوده خيال کرده حالا که در ماه دوازدهم نمی­تواند فرار کند پس زکات واجب شده در صورتی که اين يک روشن، اولاً من يک توضيحی را همين پری شب عرض کردم ببينيد يک پديده­های ما در اسلام داريم که اين­ها اساساً اجتماعی هستند، مثل ماليات، مثل اجراء حدود يک مشکل کلی ما اين است خوب دقت کنيد ما در تعابير قرآنی آن قسمت­های که مربوط به قوانين است تعبيرات قانونی ادبيات قانونی ما در احکام يک نواخت است با اين­که اين احکام مختلف هستند، مثلاً اقيموا الصلاة اين هر مکلفی نماز، اما السارق و السارقه فاقطعوا ايدهما هر مکلفی که نبايد دست ببرد، خطاب يک شکل است اديبات خطابش يکی است، اقيموا الصلاة، واقطعوا ايديهما، يکی است روشن شد؟

س: بله

ج: اين چور مثلاً بايد استفاده بکند که اين مخصوص والی است يا حاکم است يا قاضی است؟ آن يکی مال عامه مردم است، زکات عرض کرديم در خود آيات زکات در مکه نازل شده قبل از خمس، اما وقتی گرفتن خمس، وقت گرفتن، خمس را قبل زکات پيغمبر از سال دوم خمس گرفتند، زکات را سال هشتم گرفتند، در ماه رمضان سال هشتم آيه نازل شد خذ من اموالهم صدقه، شروع کردند گرفتند آيات زکات همه­اش دارد آتوا الزکات، يؤتون الزکات، فقط يک آيه داريم که خطاب به رسول، آن هم همين آيه هست، خذ من اموالهم پيمبر که زکات را گرفتند زکات يک پديده­ای اجتماعی ماند، خوب دقت زمان اميرالمؤمنين همين طور و بعد چون در دستگاه خلافت انحراف پيدا شد، کسانی که با دستگاه به اصطلاح خلافت مخالف بودند يک عده­ايشان از قبيل زيدی­ها و خوارج تشکيل دولت داد می­رفتند يک گوشه­ای، يک دهی می­گرفتند برای خودشان تشکيل دولت، خودشان زکات، جمع می­کردند يعنی زکات را يک پديده­ای اجتماعی گذاشتند اما خودشان گفت من حاکم است، مشکل اين شد که ائمه ما عليهم السلام از آن طرف تسليم آنها نبودند از آن طرف هم جای مستقل تشکيل ندادند، نتيجه­اش چه شد؟ نتيجه­اش اين شد که زکات از حالت اجتماعی شد حالت فردی، خود مسلمان می­رفت زکاتش را به فقير می­داد اصلاً عوض شد در اسلام اين نبود، زکات را به حاکم می­دادند، دقت کرديد چه شد؟ لذا خوب دقت کنيد بعضی از رواياتی که ما الآن داريم تعبيرش تعبير اجتماعی است اين بايد تغيير پيدا کند به حالت فردی، اين که می­گويد ماه يازدهم اين مال اجتماعی بوده هذا شهر زکاتکم، قرض­هايتان را بدهيد اموالتان را جمع کنيد، آخر، سر ماه که شد ما از شما زکات بگيريم لذا هی سؤال می­کند فرّ بها من الزکات روشن شد، اين برداشت زراره بوده که خيال کرده که اگر ماه دوازدهم آمد اين ديگر مثلاً برداشت نمی­تواند بکند و اين وجب عليه الزکات اين ديگر زکات، اين وجب و لذا هم مرحوم شهيدثانی هم حرفی اجمالاً گفته بود اصل وجوب می­آيد اما استقرار نمی­آيد نه، بعضی از آثار وجوب می­آيد که آن فرار نکند فرار مالياتی، خيلی فرق است بين اين دوتا مطلب، اين شهر زکاتکم يک پديده اجتماعی است يعنی يک نکته اجتماعی است متأسفانه الآن در کتب فقهی ما به اين نکته اساسی در فهم روايت توجه نشده که اين زکات اجتماعی بوده در روايات اهل بيت فردی شده اصلاً شکلش عوض شد، کلاً آن وقت يک شکل بود دست حاکم می­دادند و پيش ما چون اهل بيت عليهم السلام تشکيل حکومت مستقل ندادند مثل خوارج از آن ور هم تسليم اين­ها نبودند خب اين هم نکته ديگر، لذا در شئون ولايت­شان امر اجتماعی را کردند فردی، خودت پاشو زکات را بده به محتاج، و لذا اگر مثلاً حکومت اسلامی بود، احتمال بود که اين، همين سرّ اين شد که آيا اگر حاکم حکم کرد يجب الاداء يا نه؟ چون در شيعه در روايات فردی بود اگر حاکم حکم کرد، می­خواهد بشود باز دو مرتبه اجتماعی، يکی از جاهايي که هميشه در فقه مشکل دارد من ريشه­های مشکل را به شما بگويم، بعد از اين­که مدت­ها در روايات ما حالتی، و فتاوای ما حالت فردی داشت، اگر آمد و قدرت پيدا کردند آيا اين باز بر می­گردد به حالت اجتماعی يا نه؟ يا باز هنوز حالت فردی، ديگر زکات الزامی نيست که به دولت داده بشود خودش به فقير می­دهد ولو دولت دولت اسلامی باشد،

س: چون که خمس فردی بود، امروز که حکومت اجتماعی می­شود

ج: نه خمس به عنوان خاندان حاکم بود، اصلاً طبيعتاً مال بودجه نبود، مال بيت المال نبود البته آقای خمينی در کتاب البيع­شان نوشتند خمس از بيت­المال است کم لطفی فرمودند، سنی و شيعه معتقدند حالا اين توجه نشده،

س: بودجه امام و حاکم است

ج: اصلاً مال شأن حاکم است و لذا مثلاً عثمان خمس آفريقا را به مروان داد، پسر عمويش چون گفت خاندان حاکم است ديگر البته بهش اشکال کردند اما اعتراض به خاطر حجم قصه بود و الا چون مروان طريد رسول­الله بود يک شخصی بود که پيغمبر از مدينه بيرونش کرده بود، پيغمبر

س: اين برای تثيبت مرجعيت هم خوب است

ج: پيغمبر از مدينه آن وقت تو می­آيي خمس آفريقا را به او می­دهی مثلاً، دقت کرديد لذا به ذهن ما می­آيد که اين حديث متأسفانه مدرج است اينی هم که آقايون هی گير کردند چه کارش بکنيم؟ چه کارش بکنيم؟ به نظر ما نه، حول همان دوازده ماه است يک اثری از آثار زکات بوده، و اين هم نکته­اش نکته اجتماعی بوده سوابقش را هم پيدا کرديم کاملاً واضح است نکته اجتماعی بوده هدف از وجوبش در حقيقت اين بوده، يعنی فرار نکن فرار مالياتی انجام نده، صبر کنيد تا تمام بشود،

س: قصه­ای اين که در روايات دارد اوساط زکات و غير از خمس و اين­ها چه جوری؟ خب اين­ها از مردم گرفته می­شود حالا چه خمس، چه زکات چه جور آن را اوساخ اين را نگوييم اوساخ

ج: بله گفته شده، اين­که خب خيلی واضح است به نظر ما يعنی تقريباً واضح است خيلی نه، اين ببينيد گاه گاهی آدم يک مطلبی را می­گويد نه به خاطر اين­که آن، به خاطر چيز، آخر اين اصلش را از پيغمبر راجع به اولاد عباس گفتند، وقتی که زکات کم شد، اموال را آوردند عباس که خودش تاجر بود و اصلاً در مکه دوتا سرمايه دار مهم بودند ديگر حتماً شنيديد ديگر، علی رجل من اهل، يکش عباس است عموی پيغمبر است که عمده درآمدش هم راه رباء در طائف بود،

س: عباس؟

ج: بله، ربايش هم ربايي، اينی که آمدند گفتند اين ربای که در قرآن هست ربای مصرفی است ربای سرمايه داری نيست، اصلاً ربای عباس سرمايه داری بود اينها توجه نکردند،

س: يعنی قرض می­داد؟

ج: قرض می­داد که اين­ها مثلاً درخت انگور بکارند توليد تاکستان بکنند بعد که پولش را بهش بر می­گرداندند با سود بر می­گرداندند،

س:

30: 50

اشکال ندارد

ج: نه اصلاً اين قبل از اسلام بود يکی هم پدر خالد ابن وليد، وليد ابن مغيره مخزومی، علی رجلين من اهل قريه، رجلين يکی عباس است يکی وليد است اين دو نفر بزرگترين دجار و سرمايه­های مکه بودند که از راه ربا زندگی­شان از راه ربا بود عباس ايمان آورد اما مدينه نيامده بود عباس سال هشتم آمد مدينه، هنوز در مکه بود، آن وقت لذا در حجة الوداع هم معروف اين است پيغمبر در آن خطبه غدير و کل رباً فی الجاهلية تحت قدمی هاتين و اول رباً اضعها تحت قدمی هاتين، ربا عمی العباس،

س: اين را هم تصريح کرده

ج: بله، دقت کرديد

س: از عموهای يعنی بايد برگردد

ج: يعنی عباس، وقتی آمد مدينه ديد جمع شده اموال فضل را فرستاد که از رسول الله بگيرند از اين اموال، اين را رسول الله برای اين­که اين بچه­های عباس طمع در مال نکنند گفتند اين اوساخ است نه اين که واقعاً اوساخ است، به خاطر فرار از دست طمع بچه­های عباس، فضل ای بابا شما چه اين­ها را می­خواهيد اين­ مثلاً آشغال دست مردم است در حقيقت نکته فنی اين بود و الا نکته اصولآً گاه گاهی آدم يک چيزی را می­گويد، می­گويد به به يا اَهه اَهه به خاطر اين که طرف رغبت نکند، اين سرش سر اين جريان بود می­خواستند رغبت او نشود، و الا خب اين باش فی سبيل الله و عاملين عليها، خب نمی­شود که اوساخ باشد که، اين­که شوخی با شوخی اشبه است که،

س: بچه­های عباس نگيرند يعنی برگردانند به صاحبان اصلی

ج: يعنی به فقراء و اين­ها داده بشود آنها طمع اين­ها خيال کردند پيغمبر به مال و مکنت رسيده بياييم پول بگيريم از پيغمبر چون عباس به پسرهايش گفت گفت رسول الله برايش اموال جمع شده برويد بگيريد، اين در سال هشتم بود و زکات هم زکات فطره بود عرض کرديم اولين زکاتی که گرفته شد زکات فطره هست، در زماه رمضان سال هشتم آيه نازل شد خذ من اموالهم صدقه، آن وقت زکات سال هشتم را فطره گرفتند ماه رمضان بعد ماه رمضان سال نهم عمال را فرستادند مأمور مالياتی که جمع بکنند، سال نهم هم زکات را جمع کردند، هم فطره، سال دهم هم همين طور، يازدهم که ايشان فوت کردند يعنی کلاً دو سال ايشان زکات گرفتند

س: پس اين خذ من اموالهم صدقه، زکات فطره است که پشت سرش می­گويد تطهرهم بها

ج: هردو زکات است،

س: هردو زکات است

ج: تطبيقاً به فطره شد و الا هردو زکات است،

س: می­خواهيد بقيه­اش را

ج: بله، حالا اين راجع به اين قسمت، حالا انشاءالله برگرديم بعد يک قسمت ديگر هم حالا البته ظاهراً اين را من خواندم باز يک مرتبه ديگر، تدع الصلاة، لانها لا تدع الصلاة، تدع الصلاة را بياوريد

س: خوانديم اين را تازه استاد

ج: حالا يک دفعه ديگر هم الآن تمامش کنيم اين هم يک دفعه ديگر به مناسبت، اين يکی

س: کلام زراره شده و معنايش

ج: بله، معنايش زراره است و اين يک پديده­ اجتماعی بوده از هلال ماه دوازدهم اموال را جمع می­کردند برای زکات که فرار از زکات، اين اصلاً مطلبش اين بوده حالا آقايون آمدند گفتند نه، ماه اين همه روايات حول آمده خود اين روايت چندبار حول را تکرار کرده، بگوييم اصلاً کلاً اين حديث واحدی که الآن ماشاءالله معلوم شد که نسخش هم خيلی بد جور مختلف است اين حديث واحد اين طور مثلاً بيايد تصرف در کلمه حول بکند بله اين زکات يک پديده اجتماعی بوده از ماه دوازدهم آماده می­کردند می­گفتند ديگر فرار نکنيد اولاً قرض­هايتان را بدهيد مالهايتان را جمع بکنيد، آخر ماه هم زکات­تان را پردخت کنيد، شهر زکاتکم ماه دوازده است، دقت کرديد اين يک پديده اجتماعی بوده به نظر من خيلی واضح بوده اين منشأ تصورات اصحاب شده که نه اصولاً در فقه اسلامی ماه يعنی، سال يعنی يازده ماه، شايد مجموعاً ده­ها صدها روايت داشته باشيم کلمه حول درش آمده که اصلاً به ذهن آدم نمی­آيد که مراد يازده ماه باشد اين روايت هم الآن خوانده شد نکته­اش به نظر من اين است بعد هم چندبار هی سؤال می­کند فرار، عده­ای از عباراتش هم مشوش است، به هر حال تشويش عبارت هم دارد،

س: بيشترش

ج: بيشترش مشوش است اصلاً بيشتر و انشاءالله تعالی بعد هم اگر فرصت شد عرض می­کنيم اصولاً آنچه که من بهش رسيدم در حديث مدرج ما در دوجا زياد داريم يکی در همين کتاب حريز است يکی هم در کتاب عمار ابن موسی ساباطی است آن هم مدرج زياد دارد کلماتی که خودش گفته،

س: حاج احصای هم شده چقدر تعداد مدرج کرده

ج: نه نکرديم، و اين احصاء اين جور چيزها کار روشنی هم نيست چون اختلاف نظر هست اين می­گويد مدرج است آن می­گويد نيست، چون اختلاف نظر دارد، به يک جايي روشنی نمی­رسد در همين احاديثی که در کافی هست به نظر ما از کتاب حريز، نسبتاً کتاب حريز مدرج دارد اما مدرجش به اين معنی است قال قلت بين او و زراره است مثلاً، اما در کتاب عمارساباطی خودش با متن حديث تصرف می­کرده يعنی به عبارت اخری متن حديث را با فتوی آميخته نه مدرج اصطلاحی، با فتوی، اين آميختگی­اش با فتوی کار را مشکل کرده، و لذا تعابيرش هم مخصوص خودش است يعنی، آن وقت يک مدرج هم فرض کنيد در کتاب الآن مثلاً وسائل داريم عبارت فقيه را نقل می­کند، نصفش روايت است نصفش عبارت صدوق است اين مدرج ساختگی است، اساسی نيست، يعنی از اشتباهات صاحب وسائل اين را حساب نمی­کنيم، صدوق گاهی اوقات يک روايت را نقل می­کند بعدش تتمه کلام خودش است صاحب آورده همه­ را روايت قرار داده اين را ديگر مدرج حساب، چون ديگر اشتباه مال متأخر است،

س:

3: 56

ج: بله اين مال متأخر است يک مقدارش را هم آقای بروجردی در جامع الاحاديث اشاره کردند فرمودند از اين­جا احتمالاً صدوق است اين اصلاً کلامی،

س: در مورد جوازش اصلاً صحبت نکرديد اين چنين مدرج­های اصلاً جايز هست واقعاً يک راوی

ج: عرض کردم اين­ها چون يک دقت می­کنيد يک ارتکازی داشتند در صحنه عمومی مثلاً قم يا کوفه می­دانستند حديث تا اين­جاست اين را می­دانستند يعنی تشخيص می­دادند فرض کن علامه در تذکرة الاولياء خيلی کلمات شرح کبير مال ابن قدامه پسر برادر را نقل کرده اين نگفته قال و چون اين مشخص بود در ميزان ما الآن اصطلاحاً بعضی­هايش سرقت ادبی می­گويند ليکن سرقت نيست چرا؟ چون مشخص بوده، چون اين کتاب­ها موجود بوده و کتاب بوده می­دانستند که اين قسمتش مال آن است اين قسمتش مال آن است، البته همان طور که عرض کردم کلينی احتمالاً همه را حديث حساب کرده از اين­که کلينی در کتاب حديثی آورده احتمال، ما مثلی اين­که صاحب وسائل صاحب وسائل اين دوتا را حديث حساب کرده نصفش روايت است نصفش کلام صدوق است، يعنی اگر مشکلی هست سر اين اختلاف انظار است، کلينی ديده شايد هم کلينی می­دانسته که اين مدرج است و اين مضر نيست مثلاً معلوم است بين اهل فنش ايشان متعرض نشده دقت می­کنيد ما يک مشکلی که در باب مدرج داريم اين است که تشخيص اين دوتا حالا اين حديث ديگر را هم الآن بخواند ديگر ما بحث امشب را تمامش کنيم.

س: بعض مدرج­ها تفسير هستند، گاهی پشت سرش گفته می­شود اين را راوی شيخ صدوق را توضيح حديث آورده،

ج: آن مدرج نيست نه،

س: آن را هم مدرج نمی­دانيد

ج: نه نه تصريح می­کند قال ابوجعفر معنی هذا الحديث کذا

س: نه نه تصريح نکرده باشد بدون تصريح

س: بعد گاهی دارد حاج آقا در همان،

ج: خب اين کار

س: در بحث غنی دارد که ای ليست بالتی هی الغناء ای اصلاً نگفته که

ج: ببينيد ما شبيه اين را بالاتر از آن، شبيه را در قرآن داشتيم شبيه را در قرآن يعنی وقتی قرآن نوشتند، مثلاً يک چيزی مثلاً انما هذه الحيات الدنيا، مثلاً انما هذه هذه، انما هی هذه، هی هذه الحيات الدنيا، الحيات فی الدنيا يک چيزی اضافه می­کردند خود مسلمان­ها صدر اوليه به قرآن مثل توضيح مانندی اضافه می­کردند

س: مسعود معروف است که اين کار را می­کرده

ج: نه غير ايشان هم دارد و لذا و لذا از پيغمبر اين حديث نقل شده من کتب عنّی غير القرآن شيئاً فليمحوه، اهل سنت از اين فهميدند که روايت ننويسند عده­ای شان گفتند نه مراد اين است کسانی که در قرآن بعض اضافات نوشتند پاکش بکنند، با قرآن اشتباه نشود، من کتب عنی غير القرآن شيئاً فليمحوه اين را پاک بکند روايت ابی سعيد خدری

س: انصافاً اگر امام پيامبر منظورش روايت بود اين جوری نبايد می­گفت که

ج: چرا؟

س: آخر اين

ج: نه عبارت اضافه کرده دارد که

س: در قرآن، کتابان قرآن يک چيزی اضافه کند

ج: خودش عمداً بله اضافه، بعد که به پيغمبر گفت پيغمبر گفت پاکش کنيد که با قرآن چيزی معلوم نشود حالا يک روايت ديگر هم هست اين را هم بخوانيد البته مثلی که يک وقتی خوانديم اين را برای تتميم بحث اين را هم متعرض بشويم

س:

22: 59

الصلاة

ج: صلاة عماد دينکم، قال الصلاة عماد دينکم

س: پيدا کند انواع مدرج را بد نبود که به اعتبار انواعش، به اعتبار جنسش،

ج: ببينيد به اعتبار انواع مدرج در اهل سنت چون انواع دارند آنها بيشتر متعرض شدند يعنی چون، ما اين قسمت­ها را نداريم مگر اشتباهی شده باشد يک حديثی اخيراً خوانديم که صاحب وسائل آورده از کتاب فقيه يک حديث چهار پنج سطری ليکن اين در حقيقت چهارتا حديث بود اين اشتباه از صاحب وسائل است آن ديگر به صاحبی، چرا؟ چون مرحوم شيخ صدوق يک حديث آورده بايد علامت بگذارد تمام شد، يک حديث ديگر علامت نگذاشته، اين اشتباه را صاحب وسائل کرده چهارتا باهم آورده پنج سطر است همه را يک حديث واحد حساب کرده،

س: خب اين­که خيلی ساده فهميده مدرج در مصادر می­شود

ج: مدرج در مصادر، مدرج در مصادر هم عرض کرديم اين­ها کتاب­های محدودی هستند که اين طور هستند فرض کنيد مثلاً الآن ما دليل نداريم بر اين­که مثلاً کتاب فرض کنيم مثلاً من باب مثال حسين ابن سعيد از اين، که کلام خودش باشد، اما در کتاب حريز داريم مواردی داريم متأسفانه در کتاب حريز داريم و کذلک در کتاب عمارساباطی،

س: حريز آورده آن موقع گاهی واقعاً تشخيص مشکل است چطور اين کار را می­گويم جايز است

ج: خب مثلاً همين قال را يکبار آورد، اين که قال را يکبار آورد معلوم می­شود که اين کلام زراره است يا احتمالاً چون قبلش هم قال داشت احتمالاً اصلاً کلام خود حريز باشد، در حقيقت حريز اين مطلب را گفته يا زراره گفته، عماد دينکم بياوريد

س: بله آوردم،

ج: حالا

س: ادراج خودش به نوع تدليس است

ج: نه ببينيد اگر اهل فن اهل فن ما الآن

س: عذر می­خواهيم ادراجی داريم که معلوم است خب هيچی دعوی نداريم، ادراجی داريم که معلوم نيست

ج: ما الآن اخيراً از دو کتاب به اصطلاح عمارساباطی و يک کتاب ديگر يک چند جمله عبارت خوانديم گفتيم اين عبارت هم باز مدرج است يعنی گاه گاهی در خود کتاب در تأليف کتاب جوری بوده که با تعمد اين­ها به عنوان اين­که اين کتاب به اصطلاح رسماً به عنوان کتاب مطرح شده همه را ورداشتند حديث آوردند، حالا اين حديث را دقت بکنيد،

س: بله اين از چاپ دارالحديث می­خوانم ديگر

س: آدرسش هم بفرماييد

س: به دارالحديث جلد پنج صفحه دويست و هفتاد و چهار، به آن چاپ رايج جلد سه صفحه نود و نه، عدة من اصحابنا باب النفساء عدة من اصحابنا عن احمد ابن محمد و علی ابن ابراهيم عن ابيه و محمد ابن اسماعيل عن الفضل ابن شاذان جميعاً عن حماد ابن عيسی

ج: اين سه نسخه است ايشان دارد يک نسخه خراسانی است که فضل است، نسخه­اش خوب است اما در قم خيلی معروف نبوده مشهورترين نسخه قم علی ابن ابراهيم عن ابيه است يک نسخه ديگر هم در قم بوده مشهور نبوده احمد اشعری سه­تا نسخه را کلينی دارد نقل می­کند اين می­خواهد مرحوم کلينی محکم کاری بکند در هر سه نسخه حديث اين جور آمده که تصور ادراج نشود، روشن شد آقا چه می­خواهم بگويم،

س: بله

ج: سه­تا نسخه کتاب حريز را دارد برای شما نقل می­کند شايد مرحوم کلينی می­خواسته تأکيد بکند که تصور ادراج نشود، اين حديث مدرج نيست با تمام اين حرف­ها به نظرم که اين حديث مدرج است با تمام تأکيد مرحوم کلينی حالا بخوانيد روشن شد عن حماد، همان که گفتم کتاب حريز است ديگر

س: فقط يک چيزی که اين­جا هست اين است که

ج: بفرماييد

س: بله شيخ هم در تهذيب آورده طريق شيخ اخبرنی الشيخ ايده الله تعالی

ج: الشيخ يعنی مفيد

س: عن احمد ابن محمد

ج: اين احمد ابن محمد با آن يکی فرق می­کند، اين احمد پسر ابن الوليد است آن احمد ابن محمد اشعری بود احمد ابن محمد ابن عيسی اشعری قمی

س: به قرينه شيخ مفيد

ج: بله واضح است ديگر اين پسر ابن الوليد است اسمش احمد است عن ابيه يعنی ابن الوليد

س: عن سعد ابن عبدالله

ج: احتمالاً کتاب الرحمه سعد باشد، شايد بله

س: عن احمد ابن محمد

ج: اين نسخه احمد ابن محمد است اين احمد ابن محمد اشعری است، آن احمد با اين يکی اشتباه نشود آن پسر ابن الوليد است اين اشعری است،

س: عن الحسين ابن سعيد عن حماد، اين نسخه حسين ابن سعيد نسخه خيلی معروفی نبوده اما دارد نسخه دارد حسين ابن سعيد دارد بفرماييد

س: عن زراره عن

ج: اين احتمالاً طريق چهارمی است غير از آنی است که کلينی آورده اين احتمالاً طريق شيخ طوسی به کتاب حسين ابن سعيد است از کتاب حسين ابن سعيد گرفته، يعنی کلينی سه­تا طريق آورد، از خراسانی و احمد اشعری و ابراهيم ابن هاشم ايشان هم يکی اضافه کرد چهارم از طريق حسين ابن سعيد بفرماييد

س: آن وقت مسأله اين است که بعد از، در تهذيب اين شکلی است عن زراره عن ابی عبدالله عليه­السلام توی فقيه اين شکل است که عن زراره قال قلت له در بعض از نسخه­ها هم له را ندارد النفساء متی تصلی

ج: حالا کافی را بخوانيد

س: از کافی می­خوانم، منتهی عن زراره، اين­جا ديگر عن ابی عبدالله ندارد

ج: که مشکل را بيشتر می­کند

س: اين تهذيب عن ابی عبدالله داشت

ج: کافی

س: کافی را دارم می­خوانم الآن که عن ابی عبدالله را ندارد عن زراره قال قلت له النفساء متی تصلی که عرض کردم در دو نسخه قلت له ندارد قلت قال تقعد بقدر حيض­ها

ج: هشت روزه بوده، هشت روزه نه روزه عدد ايامش يعنی عادتش

س: بعد تستظهر بيومين

ج: تستظهر هی نگاه بکند، پنبه بگذارد خون کم شد زياد شد الی آخر

س: و ان قطع الدم و

23: 65

اغتسلنی و احتشت

ج: احتشت حشو به اصطلاح در لغت عرب اساساً چيزی را ميانی، مثل مدرج چيزی را وسط چيزی، اين چيز است وسط لباس می­گذارند وسطش

س: لايه

ج: لايه­ای که می­گذارند اين را به اصطلاح در لغت عرب حشو می­گويند:

قباء گر حرير است و گر پر نيان، به ناچار حشوش بود در ميان

يک چيزی در وسط بايد بگذارند، حالا می­خواهد حرير باشد يا نه؟ قباء گر حرير است و گر پرنيا، حشو اساساً اين است احتشت کنايه از اين­که يک پنبه­ای را وسط بگذارد اين احتشت

س: بله، بعد و الا اختصرت و احتشت و

0: 66

ج: از سفرت

س: استثفرت

ج: استثفرت استثفار در لغت عرب اصلش اصلش از ثفر الکب است سگ اگر بلا نسبت دمش را بين دو پايش بگذارد بهش می­گويند استثفار دمش را بياورد بين دو پايش يعنی يک پنبه بين دو پايش مثل حالت آن تشبيه به آن کرده، استثفرت، با سين و تاء، نه طاء، تاء و ث بخشيد ث، استثفرت، فاء و راء و تاء آخرش هم از ثفر الکلب ثاء سه نقطه و فاء و راء استثفرت باب استفعال از ثفر است يعنی اين را مثل دم کلب که سگ لای پايش می­گذارد اين هم پنبه را بين پايش بگذارد استثفرت بهش می­گويند يعنی پنبه را رها نکند ببندد يک وسيله­ای بگذارد اين را ببندد بين دو پا بماند

س: و صلت

ج: وصلت

س: در اين حالا، و ان جازت دم عن کرسفه

ج: کرسف يعنی پنجبه،

س: در اين نسخه دارد ف، در خيلی از نسخه­ها دارد فان جازت دم عن کرسفه

ج: اگر خون از به اصطلاح از کرسف بيشتر شد پنبه بيشتر شد تأصبت اصابه اين چيزی است که به سر می­بندند يعنی يک پارچه­ای روی سری چيزی رو پايش بگيرد غير از آن پنبه­ای که بود يک چيز ديگر هم بگيرد که ببندش به کمرش به اصطلاح

س: تأسفت و اغتسلت ثم صلت الغداة بغسل و الظهر و العصر بغسل و المغرب و العشاء بغسل و ان لم يجز الدم عن کرسفه صلت بغسل واحد، در يک

37: 67

می­گويد در يک نسخه اين طوری است و ان لم يجوز الدم الکرسفه قلت و الحائض قال مثل ذلک سواء فان انقطع عنها الدم و الا فهی مستحاضه تسطع مثل النفساء سواء ثم تصلی و تدع الصلاة علی حال فان النبی صلی الله عليه و آله قال الصلاة عماد دينکم

ج: و لاتدع الصلاة بحال يعنی مستحاضه اين را علمای کردند و لاتترک الصلاة بحال بعد خواندند و لاتترک الصلاة بحال، يک حديث شد که لاتُترک الصلاة که هرجا شک کرديم اصول اولی اين است که آن نماز خوانده بشود لاتترک الصلاة بحال اصلاً ما متنی به نام لاتترک الصلاة بحال نداريم،

س: تعبير لا تدع ويژه مستحاضه

ج: ويژه مستحاضه اين در خصوص مستحاضه بود بعد شد لاتَترک الصلاه، بعد گفتند لاتُترک الصلاة اين از تقطيع­های مضر اين است بعد شد لاتُترک الصلاة مثلاً اگر کسی مغمی عليه بود گفتند لاتُترک الصلاة بعد بايد قضاء بکند يعنی هرجا شک شد برگشتند به اطلاق لاتترک الصلاة بحال و معلوم شد چنين اطلاقی کلاً نداريم روايت اين بوده، اصلاً اين روايت دقت بکنيد،

س: کجايش عبارت امام بود؟

ج: حالا،

س: اصلاً عبارت امام هيچ کجايش

5: 69

ج: اولش که هيچی، اصلاً ببينيد سؤال از نفساء است نه سؤال ببينيد از نفساء است دو مرتبه از اول بخوانيد سؤال از زنی است که زايمان کرده، از نفساء است، امام می­گويد به اندازه عادتش بنشيند ديگر بقيه از کجاست؟ سؤال که آن بود، اين­که خون رد شد، رد نشد، چنين اين­ها همه حرف­های زراره است اضافه کرده،

س: دارد تمثيل می­خواند توضيح می­دهد

ج: دارد توضيح می­دهد و الا سؤال از زايمان بود، می­گويد ايام حيض، اصلاً سؤال نبود خون تجاوز کرد، نکرد و بعدش هم مشکل ديگر اصلاً ببينيد اين يعنی اين تعبير تعبير امام نيست مگر اين­که اگر بگوييم بايد تعبدی و الا امام بيايد بگويد مستحاضه حکمش اين است که نماز را ترک نمی­کند مثلاً حائض ترک می­کند، مستحاضه ترک نمی­کند چون پيغمبر فرمود الصلاة عماد دينکم آن چه ربطی دارد به اين­که مستحاضه بخواند يا نخواند؟ فان النبی قال اين نحو استدلال را سنی­ها دارند اصلاً در حرف­های عجيب و غريب­شان حالا بخواهيم به نحو فنی، حالا غير از اين، ببينيد ما عرض کرديم حکم قانونی را هفت محور برايش فرض کرديم، محور اول ملاکات است، محور دوم حب و بغض است ان الله يحب التوابين، و محور سوم اراده و کراهت، تشريعی است يريد الله محور چهارم تشريع است، محور پنجم ابلاغ است رسانه­ای کردن است محور ششم

اصول و مکلف است، هفتم امتثال، ما هفت محور برای حکم به خلافی، گفتيم اصول هم اگر

س: هفت محور

ج: هفت محور آن مشکل اين چه شد؟ مشکل اين شد که آيا اگر ما ادراک ملاک بکنيم يا حب و بغض بکنيم يا اراده و کراهت بکنيم، احراز حب و بغض و ملاک کافی است برای تشريع يا نه؟ بايد تشريع هم بشود خوب دقت بکنيد مثلاً ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين اين­که خب واضح است خب اگر خيابان آسفالت بشود پاک می­شود ديگر، بگوييم يستحب آسفالت کردن خيابان، نمی­دانم روشن شد چه می­خواهيم شما بياييد از حب و بغض استفاده تشريع بکنيد، مشکل اساسی اين است که ما با ملاکات اثبات تشريع نمی­توانيم بکنيم حالا شرح اين مطلب بگذار تا يک وقت ديگر اين را من لغت فنی عرض کرديم الصلاة عماد دينکم بمنزلة ملاک است يعنی روح دين نماز است اما اين­که مستحاضه نماز را بخواند يا نخواند؟ که درش نيست روشن شد چه می­خواهم اين اصلاً يک نحوه استظهاری است که اهل سنت دارند، چون اهل سنت رو مسأله ملاکات و آن چه است؟ فقه مقاصد رو فقه مقاصد خيلی کار کردند به آن می­خورد دقت می­کنيد اين می­آيد مستحاضه نماز می­خواند فان النبی قال الصلاة عماد دينکم، خب اين الصلاة عماد دينکم، روح اسلام نماز است اين چه ربطی دارد که مستحاضه بخواند يا نخواند؟ لذا به نظر من، دقت کرديد از کجا؟ دست گذاشتيم بخوانيد عن النفساء قال تدع الصلاة بخوان،

س: براساس کافی

ج: کافی

س: قلت له النفساء متی تصلی قال تعقد بقدر حيضها و تستظهر بيومين فان انقطع

ج: اين فان انقطع تفريعات زراره است دست گذاشته اين­جا،

س: از کجا در می­آورد پشت سرش می­گوييد آری ديگر

س: بعدش می­گويد قلت و الحائض بعد می­پرسد دوباره

س: شما پشت سرش می­گوييد آری ديگر

ج: آن هم همين طور اولاً اين قلت معلوم نيست مال زراره اصلاً باشد، احتمالاً باز مال حريز باشد اصلاً سؤال راجع به اين نيست که دم منقطع بشود يا نه؟ سؤال راجع به اين­که چند روز بايد نماز نخواند

س: سؤال از نفساست

ج: تمام شد جاز الدم الکرسف لم يجز اصلاً جزء سؤال نيست اين­ها در همان عبارتی هم که از اهل سنت در مدرج خوانديم نکته­اش همين بوده مطلبی آمده بود که در سؤال نبود در مطلب مطرح نبود مطلب ديگری بود اين اصلاً مطلب ديگری است بعدش

س: خب اين قلت اين تفصيلات را بگويد و لذا می­گويند که اگر

ج: وقتی سؤال کرد طبق سؤال ديگر اصلاً سؤال از آن نشده که اين خونش زياد شد يا نشد؟ نفساء زياد شد می­گويد چند روز می­گويد به اندازه ايام حيض

س: بعد هم دو روز استظهار

ج: بعد هم دو استظهار ببين تمام شد ديگر سؤال تمام شد، اين فان انقطع مسأله جديدی است اگر دقت بکنيد

س: جزء تفصيلات

ج: حالا مضافاً به اين­که اول، نيست جزء، مضافاً به اين­که در خود اين روايت هم نسخ حريز مال قال قلت اصلاً له هم ندارد

س: اين در تهذيب گفته دارد می­دانم

س: له هم که لازم نيست تأثيری هم ندارد زياد

ج: ممکن است قال يعنی قال حريز قلت چرا؟ چه مشکل دارد يعنی کل مطلب کلام زراره باشد اما به نظر من از اين­جايش کلام زراره است استظهار اين مطلب که مستحاضه بايد نماز بخواند از الصلاة عماد دينکم بسيار مشکل است فنياً خيلی مشکل است

س: اشکال ندارد به حريز بخورد ولی ظاهر روايت روشن است که دارد زراره می­گويد

ج: نه زراره دارد می­گويد اين مطلب را قبول کردم،

س: با که می­گويد؟

س: امام می­گويد قال قلت، زراره می­گويد قال قلت حريز دارد از زراره

ج: اجازه بدهيد

س: باب در کافی هم بخوانم آن روايت سوم، چهارم باب بود، روايت ششم باب اين است محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد عن ابن فضال عن ابن غفير عن زراره

ج: اين ابن فضال عرض کردم اين پدر است اشتباه نشود اين پسر نيست در کتاب کافی

س: شيخ از پسر نقل می­کند

ج: باشد، در کتاب کافی هرجا ابن فضال است پدر است

س: بر عکس در کتاب

ج: تهذيب

س: هرجا ابن فضال

ج: نه تهذيب اگر وسط باشد پدر است اگر ابتداء به اسمش کرده پسر است چون گاهی اوقات در تهذيب از کافی نقل می­کند وسط است آن هم پدر است، بفرماييد

س: اين­جا روايت زراره است منتهی متنش فقط با همان ابتداست قال تقعد النفساء ايام التی کانت تقعد فی الحيض و تستظهر بيومين

ج: ببينيد همان زراره است،

س: تمام شد

ج: حالا من تازه اين را نديده بودم، آن شماره درستش بود داد، عين همان روايت زراره است

س: حديث همين مقدار بود

21: 75

س: حديث حديث دين باشد اين حديث است ديگر درست است نه شما آخر

ج: از اول فان انقطع دقت کردي آقای خادمی نکته را گفتيم از اين فان انقطع، از اين فان انقطع مال زراره است يادتان می­آيد تا همان­جا هم آورده بود مرحوم پدر نقل می­کرد از يک آقايي گفت که پدر من يک کتابی نوشته بود ناقص مانده بود من برداشتم آن کتاب را مثلاً تا صفحه صد و چهل نوشته بود بقيه­اش کامل کردم فرستادم پيش يک آقايي بعد رفت اين باقی قصه، گفت نشستيم باش گفتيم که اين کتاب پدر آورديم خدمت­تان گفت بله، پيشش هم بود، در آورد کتاب را ورقه­ای گذاشته بود تا صفحه صد و چهل گفت تا اين­جا پدرت مرتب نشود بعد از اين ديوانه شده، درست ورقه را گذاشته بود همان­جای که من اضافه کرده بودم گفت تا اين­جا درست نوشته از اين­جا به بعد پدرت ديوانه شده، گفت من خجالت کشيدم بگويم من نوشتم، گفت حالا تعجب اين بود درست ورقه گذاشته بود گفت تا اين­جا درست است بعدش پدرت ديوانه شده،

س: سندش را بگوييد

ج: پدرم نقل می­کرد از قول خود آن شخص اسمش را نبردم

س: از کسی نقل

ج: از شخصی نقل کرده، گفت به من گفت حالا تعجبم اين بود کاغذ گذاشته بود تا همان­جايي که من نوشتم، گفت تا اين­جا درست بعد ديگر پدرت ديوانه، حالا ما هم اين­جا به شما گفتيم تا فان انقطع مال زراره است مال امام نيست روايت زراره دو مرتبه از ابن فضال آورد اين ذيل را قرار داده

س: شما که قائل به تقطيع هستيد که نمی­توانيد اين را هم بگوييد

ج: چرا؟

س: تقطيع است،

ج: نه تقطيع نيست نه واضح است واضح است کلام کلام فقيه است کلام امام نيست نه، روحش واضح است اين هم روايت

س: نقل ديگر زراره هم يک نقل ديگر زراره در تهذيب يک نقل ديگر زراره است در تهذيب که حالا من سندش را نخوانم

ج: بخوان

س: اخبرنی به الشيخ ايده الله تعالی عن احمد ابن محمد عن ابيه عن الحسين ابن حسن ابن عوان عن حسين ابن سعيد

ج: سعيد بازهم نسخه حسين ابن سعيد است

س: عن ابن ابی عمير عن ابن ازينه عن الفضيلی ابن يسار عن زراره عن احدهما عليهما السلام قال النفساء تکف عن الصلاة ايامها التی کان تمکز فيها ثم تغتسل کما تغتسل المستحاضه، تستظهر ديگر اين­جا ندارد،

ج: اين هم روايت سوم زراره اين­ها نکات فنی دارد که نسخ را باهم مقابله کنيم دقت کرديد معلوم شد از فان انقطع که من عرض کردم از اين­جا دقيقاً تا همان­جا رساند، من دست گذاشتم گفتم از اين­جا مشکل دارد مثل همان قصه آن آقا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين، بله اين پدر نقل می­کرد گفت.